

**THE BOOK WAS
DRENCHED**

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228363

UNIVERSAL
LIBRARY

۲۴
سبح

ما شاء الله لا قوة الا بالله



در فخر المطابع با فائده از احمد استفاد طبع گرفت

و دیگر تمامی کواکبت ضروری است برسم دفاعه این نسخه فکر بنظر حقیر چنان بگویند مباد که چون مبتدیان را خواندن روان یک نحو قوی و مفید را حاصل آید اول این را با دست و مندرجده است و اسامی و اشتقاق محمدی که از مالک و والده مرحوم است و مضامین سلیقه و رسم انبای روزگار دارد اما پس از آنکه از کلمات این نسخه چنان که می بیند مضامین و نشانی و رسم قریب العجم و است تعلیم نماید که کثر این ترتیب فایده عجیبی به بخشید و پیشه شده بر خواندن است و استوان مثل تضامین ظاهر و پوری و طبع و اول و اول و مانند آن قافیه را در اندی چون الله تعالی که قافیه و تواناست و قدرت همه در دل قدرت است گویا که آن کلاه دولت را حرفی چند ز دیانی است پسند و دل پسند و درین صورت اگر بعضی در ترجمه و تعلیم این اوراق بدیده بزرگان پسندید نماید گنجی است و از والا آنچه دانا و اندین مضامین و دریا حکمت خواهد بود این عقیدت گزین اول مرتبه بجهان این نسخه به هر کسی برده است و در دیده انبای روزگار این نسخه مفید و بکار آید و به طبع و صفا زیاد و تر از همه مشفق و مخلصی منظر خوبیهای خفی و حلی میان ظهور علی صاحب السلام الله تعالی میگوید درستی این کتاب شد و بعد از آنکه خود هم فرضی میگوید هر چه ممکن میباشد عقیدت انگاشته نظر تانی نموده است ساخت و بهود و از بزرگان عفو و عطا است معنی از انشاء بطور گویایانی مانع از تعلیم فایده مبتدیان تعلیم و در تعریف جوهر و معانی لغوی تعلیم آید از زبان صبیان و ثوار نماید از اقسام دیگر است که بطور نوشته میشود و این کتاب مخصوص برای مبتدیان است اندر برای شیعیان که با لغت بسیار وسیع و دراز است چنانچه بر زبان و صرح کشف اللغات و قاموس تشبیه و چهارم و پنجم کتابهای بسیار کلان و غریبهای بی شمار و در و ملا مال انداز باینها پس رسید و تحصیل وقتی میشود که قدرت آن و طالب علم پیدا آید و این حرفی چند برای آن قلم بند نموده است و روزگار این رساله در وقت پسند از زمانه کار و در و داخل روزگار کتب اسلاف را

رامش گلستان بوستان از غایت طبع آزماییهای خود بخوبی خراکیده و از تابان سخن سپید

باب اول در اسمای الهی جلّت ثناء و اول آخر طایف جان رازق قادیم سنان

[illegible]

روغن لطیف از دوزان سپیدان الله الله و دوا دار عادل حسان جبار جم فها کثیرا

مرايت " بلند فتنه " و اوقات و اشياء عامه مثل بنجي چادر فصل اول در

عالم میان جهان فاق عالم کائنات کو کمینات موجودات مخلوقادارین کو غنیمت نشانی و دنیا آتی و

فصل دوم در شرح اقسام و صفات طهارت و نجاست

[illegible]

چمبرہ میدان اندر ۲ بار ۲۱۲ کلر

[illegible]

[illegible]

صل محصل خراج آملی دل خبر یہ بیجا غنیمت ترخینہ درویشہ ذخیرہ گنج

کدام نهادن
کی را چون می رود
تا بعد و در حین
تا سو که خورد و
با کسر الصحره کرد
و تا به جگر
را پسید با الضم
بیا از عوان
رین مکرر
شتر با الضم
و کسر اعصاده
می است با ضم
بداد بکس با ضم
مگر بفرز تو
است مرشد
بهتر از آن
با کسر دخی دم نشی
دیبا
کاری کردن با الضم
میراث و منه
و باران

جدید فاسد جده فاسد بنوی شوهر صاحب خانه اهل خانه گیلستانه ابور اویر زن
داود ۱۲ داد ۱۲ ناس ۱۲ غون ۱۲ ایلدر لگویند ۱۲ بهو ۱۲ دیوار ۱۲
ضربان غر و حلقه نمران مسلک نیرنه برادرستی ام رضاعی تعاعم عمه خال خال
سون ۱۲ سار ۱۲ سار ۱۲ مود شیرینده ۱۲ چچا ۱۲
فصل سبت و دوم در سار شادی شادی تولد فرزند شادی طوی شادی
پیدا شدن مندر زنده ۱۲
فصل سبت و سوم شادی مکتب شادی منبت شادی کار خیر شادی کتخدالی
بعینه جایی کن ب مراد است از نام آن مقام که در اینجا طفلان میخوانند
در ساسی شبای آرایش بدنی از زیور و غیره سر مه تویتا و دوه غازه گلگون خان زیوریه
کابل ۱۲
حلیه طبقه می گوشتواره مرسله پاره باز و بند انگشتر خاتم فض خال مسکن رنگوبه جان
نام زیور ۱۲ نامتیزه جهک ۱۲
اسمار پوشاک و غیره کسوت پوشش لباس نفیس خلعت جامه دستار پیر میجامه
لباس ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲
ماج و بهیم فسر کلاه خرقه قبا عبا دلق گول گریبان حبیب تپین دامن کمر بند ازار بند
نقد کلیل هم میخو تاج است ۱۲
چادر بند شوار با نچا میسر و میل نه بند پاره کپاس لک غنضن یار یک شفاف کلیم با پوش
یا جامه ۱۲ سار ۱۲ سار ۱۲ موبلار ۱۲ مبین ۱۲ کبیل ۱۲
کفش بغین چوبه قبا اسمار با چپه ریخی و غیره خضر طلوس
کپا ۱۲ دن ۱۲ جو ۱۲
مشروع بافته حریر پریلن کتان ریشم بر شمع سقرات پلاس مخلوج قطن پنبه

باله و تشه یزالی
پیر مادر و تشه فاسد
مادر و تشه فاسد
مقام است
کام است
سار ۱۲
دفعه سار ۱۲
کمران نام باشد
شستر زوبه دار
باران دارن
نارنگ دارن
الست دارن
و ضیف دارن
از علقه محبت
از وقت در سبب
و شتره و خردی
سوزان و خرام
و جامه کرده
پوشیده
و جامه خردی
گیا

قطن ننبه پلاس جرم پوستین اسما و رنگ رنگ لون سرخ اهرم سرخ

خضر اخضر سپید یض باض سیاه سواد و سیاه و صفت زرد زرد و قرمز

فصل سب و چهارم در اسما و عدلات که صفت غرضی هستند که در مخرج

برنج نخ و جنشالی شل و ماش با جره جاد و س طیف جود در جرت قلت عدس

شنگ ماش ز غیر کال از زن قساح که در سیم کم کو درم شامخ محض خضر شکله ننبه نانه سر

تره اردو جو شعیر سبوس نخاله فصل سب و پنجم در سها و طعام و غیر طعام

خیرین جبرات دفع قیاح مزوره مانیده جباله نعمه نبات شکر تری شکر سفید شکر

فصل سب و ششم در سها و روغن سب و روغن سب و روغن سب و روغن سب

فصل سب و هفتم در سها و روغن سب و روغن سب و روغن سب

فصل سب و هشتم در سها و روغن سب و روغن سب و روغن سب

فصل سب و نهم در سها و روغن سب و روغن سب و روغن سب

فصل سب و دهم در سها و روغن سب و روغن سب و روغن سب

فصل سب و یازدهم در سها و روغن سب و روغن سب و روغن سب

فصل است و نهم در سما و متفرقات طناب بر حسن جبل مسما منج چراغ

مصابح فید شمع مشعل کلید قالی مفتاح قفل عراة غزال پر دین استیا با کوش

باد پیرن بازن دیگدان چایغ کانون کرخان بر خیر قلبه عواجر دوکر قطار حوال

خرواز چنگک جارب با چک شتی اچک صحرای کفچه میزان پله شاهین دلوماون

دیک کند شتالک ارقس گردون با چک شیک مشکیزه فلاخن منجین مجمر منقل قلیا

جوس ناقوس جلال غله فشان بادیا موچک مویین

فصل است و ششم در سما و ظروف و غیره جسم آوند خوان سلو محل طشت سبوح کاپیا سید

صراحی ساغر جام چانه کیل لکن گلایا سن

دور سنگ بر خیر میل قطار شتر قیضه کمان حلقه کمان قبضه شتر ضرب

ضرب توپ و سیکل ضرب جزایر و مانند آن مثل عراوه

و لوازمات سلاح و شکار و غیره خنجر و شمشیر جام منج سف

و لوازمات سلاح و شکار و غیره خنجر و شمشیر جام منج سف

و لوازمات سلاح و شکار و غیره خنجر و شمشیر جام منج سف

فصل است و نهم در سما و متفرقات طناب بر حسن جبل مسما منج چراغ
مصابح فید شمع مشعل کلید قالی مفتاح قفل عراة غزال پر دین استیا با کوش
باد پیرن بازن دیگدان چایغ کانون کرخان بر خیر قلبه عواجر دوکر قطار حوال
خرواز چنگک جارب با چک شتی اچک صحرای کفچه میزان پله شاهین دلوماون
دیک کند شتالک ارقس گردون با چک شیک مشکیزه فلاخن منجین مجمر منقل قلیا
جوس ناقوس جلال غله فشان بادیا موچک مویین
فصل است و ششم در سما و ظروف و غیره جسم آوند خوان سلو محل طشت سبوح کاپیا سید
صراحی ساغر جام چانه کیل لکن گلایا سن
دور سنگ بر خیر میل قطار شتر قیضه کمان حلقه کمان قبضه شتر ضرب
ضرب توپ و سیکل ضرب جزایر و مانند آن مثل عراوه
و لوازمات سلاح و شکار و غیره خنجر و شمشیر جام منج سف

[illegible]

الکون حال بدون هنوز باز نگزشت هر چند صرور هم الکره و نه از کردار هر چه بد کن فاما تکلیف
اسیدیم رجا ترصد ترقب توقع لازم معلوم قدغن تا کید نقدید و دو چون لایحه معلوم و بیان
مبتدی و آگاه آید موجب همان گردان باید کنانید و الفاظ متصرفه را شامل نموده از مبتدی
پرسند او است و کید الفاظ متصرفه بمانی و عبارت قدرت باید و آن این است
از رفتن صیغه ماضی قریب ز رفته صیغه ماضی بعید رفته بود و صیغه ماضی استمراری میرفت صیغه
ماضی مشروط یا بای استمراری مفتی صیغه ماضی مشروط با کلمه میرفتی صیغه ماضی موصوم رفته باشند
حال میرو و صیغه استقبال خواهد رفت صیغه مضارع رود و ام استمراری میرفته باشند صیغه امر
میرو و صیغه نخی حاضر و صیغه هم فاعل رفته مفعول درین صیغه نیست بعد گردان هر تصرف
الفاظ کلمات مناسب که شامل هر صیغه خواهند گشت و در ترتیب و گردان کردن او اینست چنانچه
از اینجا بر رفت از اینجا رفت در اینجا رفت اگر رفت چرا رفت چگونه رفت آن رفت
این رفت اینکه رفت آنکس رفت این کس رفت کجا رفت کی رفت آنجا رفت خود رفت الحال رفت
رفته بود و میرو رفته بود و میشتب فته بود و میرو رفته بود و میشتب خواهد رفت و خواهد رفت
پس نزد ام رفت میرو رفته باشد و میرو رفته و نیم شب فته است تا نام رفت تا صبح رفته بود
سمان رفت همین رفت چنان رفت چنین رفت و حجه رفت در صحن رفت درین کلمات خود را
رفت در بیان رفت و در آن رفت برام رفت بر بالا خانه رفت بر فرش رفت برای خود رفت
رفت برای غسل کردن رفت علی هذا القیاس دیگر مصداق استخوان همین کلمات که بالا فرمودم
مثبت گردان کنند و بطور مرقوم الصد ریگ یک صیغه از هر تصرف بطوریکه قلم نموده شد
از مبتدی استخراج کنند و جمیع الفاظ را به مرقوم الصد را با دیگر افعال بطور
مثال مذکوره از مبتدی گویند تا به بر آوردن تصاریف از مصا و به بشمول نمودن این الفاظ
قدرت باید باب چهارم در ادب القاب بر کفایت افشردان خود میرو
خود بر و آن دانشمند نوشته که القاب بر و دره مثل سلمان عبارت از آن است که

مستحق بکتاب الیز ابو صفی یاد کند که آن وصف کامل منصب و پیشه اولایق مرتبه او
 شد چنانچه کمال عالم مراتب شریعت و طریقت و کمال سپاهی اوصاف شجاعت و تهور و زینت
 در قبایح کعبه و مرتبه پیر بر خور و در بودن و سعادت مند علی هذا القیاس ادب عبارت است از
 در نکاه داشتن یعنی سر رشته حفظ مراتب علی و اوسط و ادنی از دست زود این همه در مقام
 خود را خواهد آمد در این صورت اگر سخن بر دران بران آیند ممکن است که القاب بمضون نواز قوه فعل
 از لیکن چون عرض بکارت و روح القاب جدید پیش القاب قدیم و در از رسمیات
 اهل و دکار مهذب افرازمین پیشین که از فیض بزرگان که امت نشان صورت ظهور پذیرفته و
 انچه باید دران ما موجود و حل بجا خلاف این ادب است نظر باین همه مراتب جهان القاب سابقه
 را و ادب پیشین در ساخته تخریش بر داشته و بعضی جا که ضرورتاً قاده خود تصنیف کرده داخل
 آن نموده چنانچه بر واقعان آن پوشیده و پنهان نخواهد بود **القاب عالم** فیض
 محتاق علوم و کاشف دقائق علم و معلوم حضرت مولو نصاحب سلمه الدنغالی بعد از
 مکتب ستمه مذکور و اتحاف غنی باکی بستندگی معروضه دارد **القاب سیاهی**
 شجاعت و تهور پناه فلاسفه حفظه عرضی هر سله رسید و بنظر گذشت کاشف و نشان گذشت
 می باید که همواره به تشطیر حکونکی حالات انجا مطلع می نموده باشند زیاده چه **القاب**
 سایه بلند پایه صاحب قبله خداوند خدا یکان ظل ظلیل رحمت ایزد سبحان حضرت ولی نعمتی
 صاحب بر سر فرزندان محله و مستدام با و فدوی غلامی ادب و تسلیمات فدویانه و کور نشانات
 معتقدان بجا آورده معروضه دارد **القاب** دیگر لمجای فرزندان و حواذ نیاز مندان
 صاحب قبله خداوند یعقوب زمان ابوسه عظامی و النبی ادم الله تعالی بعد از ادب
 فرزندان و گذارش قواعد عقیدت مند معروضه بوقت اقبال طبع ابرار میرساند ایضا
 قبله صور معنوسه که ظاهر بی باطنی حضرت ولی نعمتی صاحب مد ظله العالی فدوی
 فلاسفه بعد از ادب و تسلیمات فرسوان و کور نشانات بے پایا

این کتاب
 در بیان
 مراتب
 شریعت
 و طریقت
 و کمال
 سپاهی
 اوصاف
 شجاعت
 و تهور
 و زینت
 در قبایح
 کعبه
 و مرتبه
 پیر بر
 خور و در
 بودن و
 سعادت
 مند علی
 هذا
 القیاس
 ادب
 عبارت
 است از
 در نکاه
 داشتن
 یعنی
 سر رشته
 حفظ
 مراتب
 علی و
 اوسط و
 ادنی از
 دست
 زود این
 همه در
 مقام
 خود را
 خواهد
 آمد در
 این
 صورت
 اگر سخن
 بر دران
 بران
 آیند
 ممکن
 است که
 القاب
 بمضون
 نواز
 قوه
 فعل
 از لیکن
 چون
 عرض
 بکارت
 و روح
 القاب
 جدید
 پیش
 القاب
 قدیم
 و در از
 رسمیات
 اهل و
 دکار
 مهذب
 افرازمین
 پیشین
 که از
 فیض
 بزرگان
 که امت
 نشان
 صورت
 ظهور
 پذیرفته
 و
 انچه
 باید
 دران
 ما
 موجود
 و حل
 بجا
 خلاف
 این
 ادب
 است
 نظر
 باین
 همه
 مراتب
 جهان
 القاب
 سابقه
 را و
 ادب
 پیشین
 در
 ساخته
 تخریش
 بر
 داشته
 و بعضی
 جا که
 ضرورتاً
 قاده
 خود
 تصنیف
 کرده
 داخل
 آن
 نموده
 چنانچه
 بر
 واقعان
 آن
 پوشیده
 و پنهان
 نخواهد
 بود
 القاب
 عالم
 فیض
 محتاق
 علوم
 و کاشف
 دقائق
 علم
 و معلوم
 حضرت
 مولو
 نصاحب
 سلمه
 الدنغالی
 بعد از
 مکتب
 ستمه
 مذکور
 و اتحاف
 غنی
 باکی
 بستندگی
 معروضه
 دارد
 القاب
 سیاهی
 شجاعت
 و تهور
 پناه
 فلاسفه
 حفظه
 عرضی
 هر سله
 رسید
 و بنظر
 گذشت
 کاشف
 و نشان
 گذشت
 می باید
 که
 همواره
 به
 تشطیر
 حکونکی
 حالات
 انجا
 مطلع
 می
 نموده
 باشند
 زیاده
 چه
 القاب
 سایه
 بلند
 پایه
 صاحب
 قبله
 خداوند
 خدا
 یکان
 ظل
 ظلیل
 رحمت
 ایزد
 سبحان
 حضرت
 ولی
 نعمتی
 صاحب
 بر سر
 فرزندان
 محله
 و مستدام
 با و
 فدوی
 غلامی
 ادب
 و تسلیمات
 فدویانه
 و کور
 نشانات
 معتقدان
 بجا
 آورده
 معروضه
 دارد
 القاب
 دیگر
 لمجای
 فرزندان
 و حواذ
 نیاز
 مندان
 صاحب
 قبله
 خداوند
 یعقوب
 زمان
 ابوسه
 عظامی
 و النبی
 ادم
 الله
 تعالی
 بعد از
 ادب
 فرزندان
 و گذارش
 قواعد
 عقیدت
 مند
 معروضه
 بوقت
 اقبال
 طبع
 ابرار
 میرساند
 ایضا
 قبله
 صور
 معنوسه
 که
 ظاهر
 بی باطنی
 حضرت
 ولی
 نعمتی
 صاحب
 مد ظله
 العالی
 فدوی
 فلاسفه
 بعد از
 ادب
 و تسلیمات
 فرسوان
 و کور
 نشانات
 بے
 پایا

بی پایان معروضی مهر انجلی میگرداند القاب سپهر سرائی تجارت
 عمر و زندگانی و عصای نیلای سپهری ذالوالتی زاده عمر الصنا بر خوردار کوزالاص
 فرزند اطوار سعادت آثار طو لعمره الصنا نور البصر تحت جگر قرة العین خلد و حیات
 از دی بود و ناد کام باشند بعد و تیه و افیه که دوام در دوزبان ست مشکوف خاطر
 عزیز باد الصنا بر خوردار نورالابصار قلای زاده عمر و قدره پس از دعای طوی عمر
 حیات مطاعه نماید الصنا بر خوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد دعوات
 مزید حیات و ترقد رجات واضح باد القاب ما و سرائی عاظت پای و الله صاحب
 مشفق مکره بر تارک فرزندان مخلصه مستدام با چنین قد و ست را انگلگونه داد
 و تسلیات نور انگین ساخته معروض میدارد الصنا و الله صاحب خداوند
 خدایکانه مد ظله العالی کلهای کوشش و تسلیات رازیب تقاضا ساخته معروض
 عالی جناب میدارد الصنا مخدر رتق عفت مستوره سر اوق عصمت و الله
 صاحب قبله گاهی خداوندی مختور مبرور و پرورش فرمای فرزندان نخل شتوق نیاز
 مریم زبان مد الله ظلم جبین فرزندی را بنحال ارادت مندی نور انگین ساخته مستدام
 انتخاب فیض بابی گردود القاب برادر کلان اخو الصنا صاحب مشفق مهر
 میدگاه برادران سلامت بعد اظهار امت نیاز مندی و تمنای ادراک دولت
 مواصلت سامی که زیاده از حد است مشکوف ضمیر عطف پذیر می گرداند الصنا
 خوان صاحب قبله فیض رسان منظر جود و الاحسان علیه الامان بعد تقدیم مراتب
 محب و دین و انکسار و تمنای حصول استعاده خدمت فیض مومنین معروض
 غرض شیه ضیای گرداند القاب برادر ضرر و برادر عیش و برادر فقر و برادر
 بعبادت باشند بعد شتیاق ملاقات بهجت سمات که مزید است بر آن
 مشغولیت کشنده خاطر عزیز باد الصنا برادر بجان برابر ملک از جان بهتر

بهر مجرب غایب حفظ الله تعالی بعد شوق ملاقات محبت لایات مطهره نماید القاب حجاب
عمو صاحب قله خداوند خدایگان صدر روحه الاحسان سلمه الله تعالی بعد ادای این
تسلیمات که شنوده خدیوان از نسخ الاعتقاد است معروض برای محض پیرایه میگرداند
القاب همیشه کلام همیشه صاحب غفقه مکرر معطر که اسمها در برده عصمت
سلامت منقبة شفقت و توفیق و در ذکر امت مفروضه در صد که همواره بر قم و ترسیل صحیفه
شادان و فرحان میفرموده باشد که تسلی خاطر از است القاب همیشه خضر و
عصمت نیایشی عفت و سلکهای همیشه غریزه عطفها الله صول مکانه منتهی افزای حجاب
کوناگون حاصل گشت مستلزم که همواره ترسیل و فرحت نامحبات مع مجبونی حالات مشر
میساخته باشد که بر آئینه خوشی خاطر بهر آن مضبوط زیاده چه بر طراز از الصنا
همیشه غریزه حمله نشین عفت برده گریز عصمت سلامت لبها و مراتب انس آنکه
القاب همیشه اهل خانه بادل یگانه در حفظ و آمان ایزد منان باشد خطره سله حجاب
منذر وجه معلوم گردید میاید که بوسه تبر حالات بنجامین بنموده باشند که مجمعه حجاب
میشد باشد زیاده و خجالتش و واقعات هر از طرف اهل به صاحب خانه محرم
سرتاج افتخار من سلمه الله تعالی مقالات متناهی نهاده خدمت والا برون از حد
دانسته بجر من طالب می پردازد الصنا صاحب سرتاج من سلمه الله تعالی بعد آداب
شایان مراتب است عرض نماید الصنا مصلح بستان مجری مفتاح ابواب
هم می واقف اسرار نهالی محرم الطوار دل تعالی تکیه گاه مرادات برانده حاجات خداوند
خانه مالک کاشانه سلامت بعد از زوی حصول انصاف بخت بستان مال ابراز ضمیر لطف
تاثير ميرساند القاب بن خانه مجلس خلوت خانه خرمی انیس غزلت بنی محرم اسرار و کرم
اطوار اهل خانه ناظم کاشانه معلوم نماید بعد تحریر ایشان معالجه بهمانی و تفریق شوق
رسمی متبشر خاطر اسرار گشت با نجام بسیار عافیت ایشان و نعم مرعوب القاب

[illegible]

1

اجموده انفس متبرکه که آن بیاض مرطاض روح انورای مظهر عجاز سمجالی باد لعلزد رود و در
 صلت دانی مباحث که قلم خمر آن سرگوشی عجز دوات می سازد مکنو فضیله میرگردانیده و در
 انصاف بنص نشان بیمار آن علاج رخبران حکیم صاحب میربان امیدگاه امیدواران
 مسخر زبان سلیمانده تقالی بعدای تخت دقنای مهرین صمیمه فخرتور گردانیده و در
 انقباض اسرار سر دفتر خجور آن نبر در سلامت رفقه معنی نگاران خلاصه نکته پرور
 روزگار نرم افزور وصول گشت اگرانیده همسرین نسق بدو کلمه طهارت ضیافت بلخ
 این سرایان را زنده میگردانیده باشند بعد از بزرگ فتنی نخواهد بود زیاده چه قصد عیبه
 انقباض قاضی حکمه شریعت لظهر بوجود کرامت مظهر آن مروج توانین شریعت
 نبوی محی هر ستم مرتضوی زب گبر و زمین پذیر باد پس از تبلیغ مراتب صبرعت
 انکسار و تمهید قوا عنده خضوع و افتقار که نشیوه قدوسیت نهادن روحیت بنیاد است
 معبرض میرانده انصاف شریعت بنا به طرفت و تنگنا سلیمانده تقالی نتیجه حجت تعلیم
 بنا به موصول شد برحقان و مرقومه طالع است و دانند منم حصول الطاقات جسمانی به سطر
 مفاوضات فرحت ایات نختوی بر اعلام کار و فرمایش آن خواص و درویشان دانشین
 سرور خاطر افزودن است زیاده چه قصد عیبه و در انصاف تبارک تعالی ذات عالی رطل
 بخش گلشن شریعت و نصارت و هجر معدن کشانیده و معافه شرعی داننده خالق و
 فاعله دال طریق اسلام برلی خاص و عام حضرت قاضی جوهر برصد عدالت ممکن دانسته
 سلامت با کرامت دارو بعد آداب مستندی با معروض رای عدالت پیری می گردان
 انقباض بل نجوم محج کمالات منیع معلومات کاشف دقایق مستور واقف حقان فی
 صاحب شفق خداوند خدایگان معدن الطاف بیکران سلیمانده تقالی بعد گراش مرتب
 بنار مندی تقدیم مراتب مستندی که مایه سعادت و عقیقت مندیه است مشهور برای صفیا
 گردانیده می آید انقباض نور و لیس فخرن برار الهی مطلق انوار انشایی

میساجی ایسی کہ
محبوبہ عیسیٰ علیہ السلام
وعلیہ الصلوٰۃ والسلام
کہ ان محبوبہ ایسا
اموات ہو جو
سلا مارا نہ تھیں
درون دل ہو
است در جوار
والمعروف فی جمع
گوی است بنام
موضعی بہتہ خوش
۱۴ سالہ کی
دار لکھنؤ
آوردن در دست
نفلن از صبح
شدن کار
کسی

احمد علی خان خط الله تعالی **الباقی** امانت پناه فلانی بعافیت باشند **الباقی**
متصدی عز الله تعالی فلانی بعافیت باشند الضیاع حصصیت و سنگاه فلانی مختل
الباقی مهاجرین که اهل عزت باشند عزت انار فلانی خطه اقبال کار
که فی بحال عزت و قربت دست به باشند خلعت و موالات و سنگاه فلانی محفوظ باشند
اقبال مختل کار بخش کج مدت فلانی خطه الضیاع محمده الخدمت فلانی حفظ
الباقی نوان و نشی که سفره در بار اید اگر ایمی قدر فلانی بعافیت باشند
الباقی اکرین در بار محلی اکرین در بار محلی که از دیگر نوکران قربت پذیر
زیاده دارند تحریرات سیادت و محاببت پناه و شجاعت و شهامت و سنگاه مورد
نمایان مبدع و مخلص بی پایان منقول جلال الاشیاء بی عصبه باشند الضیاع رفت و
مرتب میرود القار علی خط الله تعالی الضیاع رفت و شجاعت نشان فلانی محفوظ
باشد **الباقی** سیم منبخت و شرافت مرتب تشیخ فلانی خط الله تعالی **الباقی**
لعمرت از طرف ملازمان و طرلق عرض شد به بادشاهان و ارباب
عرض شد به کترین نمایان عقیدت نشان قلای بیایه آداب رسانده عرض شد
حضور لامع النور مرجع سلاطین مفت کشیده و مرکز خواف و بجز و رست میرزا الضیاع
خانه زیاد و بلا شبهه محبیه فرق محمودیت بزرگوین خائساری مانده وین عقیدت را ضیاع
نقش جان نثاری و جان نثاری گردانیده ذره و ابرو بقصد عرض شرف اندوزان محفل
فرین و خضیا ان کثر بهشت آئین میرساند **الباقی** شاهزاده عرض شد سو
اکثرین محمد عبده ادا می آید و انت کوثر و تسلیم سجده رضیه فدویان عقیدت تضمین
بعرض عاکفان عتبه دول و اقبال خاندیه نشینان مسابو جاد و علای میرساند الضیاع
عرض شد به عقیده شجاعیه لغفله گلدسته گلهای خاص و انکسار لطره حمامه افعا بود
بعرض هر اندوزان محفل عظیم مبارک تعلیم نوا و طبع انجمنه علی خط الله تعالی عالم و عالم

خط الله تعالی
الباقی
متصدی
الباقی
مهاجرین
که فی بحال
اقبال مختل
الباقی
نوان و نشی
الباقی
لعمرت
عرض شد
حضور لامع
خانه زیاد
نقش جان
فرین و خضیا
اکثرین
بعرض عاکفان
عرض شد
بعرض هر



و طبعی مستعدان بروی زمین است میرساند **الاقاب** **سکیم** صاحب غرضه است کمتر کند
 مای سوخت آثار محمد را بعد تقدیم مراتب خیرعت انکسار و تقصیر و ابط خضوع و افتقار و خوف
 عرض محرابان اودان و شهبازی و حجابان سر را در دهفت پنجگاری نواب تقدس یاب
 پیر حجاب بلکه خشک و تر صاحب بحر و بر مریه سانه انصاف غرضه است کمتر من رفی طلبان
 عبودیت طراز محمد نیاز بنیاسن جهاد و طاعت و انقیاد و بیای سر را در و اعتقاد و نمود
 باریابان استنان تقدس نشان نواب مهر نقاب قدسی اقباب ملکه زمین و زمان
 معاصیه عالم و عالمیان میرساند **الاقاب** و ز سر غرضه است شاکر عنایت نامحصور
 سبب اغفور بعد تبلیغ هر اسم بندگی و تسبیح نوازم پرستندگی بموقع عرض هیرابان سعادت
 حضور موفو اسر و نواب والا حجاب پیر قدرت مبر صورت شهباز مستعدان صاحب منزل
 و جهان میرساند انصاف غرضه است کمتر من بندگان سوخت نشان محمد زان بجا آورگی
 و بیت سمات را در لیا حرا سعادت و وسایله رتبهها و مفاخرت انکاسه بعضی اقباب
 رشتی سبب و فیض مناط محفل عظامی نواب انکسار صاحب بله ارباب غنا
 بجهه اصحاب خرمی و صفای میرساند **الاقاب** **نواب** نواب صاحب و الا قدیر
 لی منزلت تفاوت و دو مان امارت سلاله خاندان ابابن دام قباله نواب اذ وی طلا
 اب تسلیمات فدایانه بجا آورد و محروم می غورث بدینا مسگر و اذ انصاف غرضه
 اصحاب قباله خداوند خدایگان نامور دوران نام قباله میرساند **باب** **تخم** و در و نجات
عجات و **رفعات** بر عات مرتبت مثل برنج **فضل** **فضل** **اول** **اول** در شکایت
 می فراسلات و رسیدن شجاعت **فضل** **فضل** **دوم** و در و نجات و معاملات هر گونه مثل متکا
 و وفو و لیت و غیره که اعدان شرعی ضرر و به و سوال و دعا طریقین **فضل** **دوم** و در و نجات
فضل **چهارم** و در مفاد ضاعت غرضت **فضل** **چشم** در رفعات شوقیه و طریقت
 سببنا و غیره طالب بخور و **فضل** **اول** در شکایت عدم اسی و سلامت در رسیدن بهایی

[illegible]

[illegible]

دل بیا تو شاد و ناچار پس انتظار بسیار ایچره دارم بر ایاق صحت مزاج در وید و ناچار
روانه ساخت توقع که نظر شفاق قدیمی نموده از احوال خرب مال موجب عدم التفات بگویم
از دنیا نماند که صاحب دهر حق و مژده مطلق میرسد از علی بامید روزگار در دنیا دایم
عقل سببر در دنیا مشایخ معصوم نشان بگلو که طبع و نیت استخوان کار میرود روح را روانه
انجاساخت هر قدر که در وقت مددی کار آن صانع داده و الا بتاریخی کار خواند بر خود
سر سوزی دارین مفاخرت که بگویند خواهد شد رفیع همایون خالصا حشر شفاق و مهربان
و مصدق اخلاق و قدوس اسلام الله تعالی این از روزی مؤصلت سامی از تکلفات و بسته مطلق
ملاحظه گزینی نامه کیا و از اطا جان منظر اعطاف میداد بر من افزوده انتظار گردید
دل کم کشود کشاد هم چه نیت گویی که کلید باب گلستان و گلشنی بود و از جدم رسی
مکانبات نیازمات که تعلیم اتحاد و هم نموده صورت امنیت که از رنگا میکند و سرکار از جفا
بچه رساله داری سر بلندی یا قیام خدا گاه است که روزی صورت آرام نیافته و بخوابیده
صرف استقامت حالی بگوش خیال شنیده گاهی بطرف ملان و وقتی بطرف کومستان
و غیره اطراف مامور میشود و الا چه گنجایش که در بحر و در سیل مفاد ضاعت و ضیوع
طهور و در دنیا بین و آن نماند بهر صورت از تصور غنی و غللی و رسانی بنیاد و دنیا باطل
بن خادم و درین تصور افزوده از مره نیازمندان بیرون شمار نموده و در سیل
سیاهل تمام بقصد و تقصیر نفاذ نموده و میبشارت علی را در سلک بار گیران ملازم
سایه شد نشان الله تعالی نیکو سجده می که شناسایی ایشان مخصوص ظهور ظهور
فت خاطر شریف معجز نمایند و باده بجز نیاز چه گزارش نماید رفیع هم باده و عزیز الله
صال محو حال در حفظ الهی باشند از دعوات و افیات و شوق افکات بخت
ایات مطالعه نمایند و الحمد که بفضل تعالی حالات اینجا مستوجب شکر
مزد و عافیت آن را بگویند دست بر صید بعد با نقصان پیوسته که

باشند چون بسر کار ضرورت زیاست و نه اجرای توفیع چهارانی محل مدد نامی محالات
و بان سیاون مرتبت نیز تا کیده بقین گذر یا تحصیل ساخته باشند و ز تحصیل ابلایع
نمانند و آینه تحصیل باقیات لازم شناسانده رینباتا کیده مزید و نسیه مستطیل محل از نند
ریا د چه بر طراز **دعوت** و جواب بردانه بفر عرض نواصا حبسند و نسیه مستطیل
و کثرت دام قباله میزند شقه خاص محمت اختصاص رباتا کیده اجرای توفیع چهارانی فضل
ریح اسیان ز فضل مذکور ششصد و عرو و دافه غرت و امتیاع عقد طراز افر و خا و من
را سوا می انصرام کار سر کار که هر گونه به بود ضمن آن مضمونست که ام بهترین امورات است
حیله سازی در دیناری مثلان این مجال بر بندگان حضور بر نونی اخصا نظا نیز قساکه
از استانه دولت تقدیر خدمت تکلف گرفته و در رکنه رسید صحتی حشره تحصیل جاری سیال
مبلغ جاده نیز از ریه بر عرصه محض وصول آورده انشا الله تعالی مرزنا شام زوایا
خاوندان قریب خیر از رویه پیر به تحصیل خواننده اما اسیا الحضور خواست آینه به تحصیل قبا
مقدوم سرگرم خوانده و زیاده حد و کثرت و اقبال لایزال با شقه **بر مندر** آن منید
و مقدمان مواضع هائی کوه فرید و پندارند در نیول مواضعات مذکور را بدستور قدیم شامل رکن
که موقوفه لازم که خود را از ابتدای خریف سنه^{۱۳} فضلی بمجمعی تمام نزد خصوصیت شمرست
رای کینج محل عامل بر نند که در ساندید با مالگزاری سرکار حاضر باشند و اطاعت مشارالیه
زوند و باقی فضلی^{۱۳} شمس فضلی که مذمه ایشان واجب الاداست بطو عامل مومانی
و امانانید و ریناب نمانند شد پندارند زیاده چه نگارش رود و **و نه طلب** و **و نه**
حصول و مولات بشکاه خوشترام حفظه عرصه روز منقضی گشته که در باره ارسال کاغذ جمع
و ملح اصباتی سنده ای تا کیده نگارش شرح ریزه که فردا ابلاغ دارند هنوز کاغذ مستطیل
بیشتره حضور رسیده چون نقد نغافل و عدم بندی در کار سر کار هر مستحقین
مکرر بقیه مدد که بجز در دو شقه^{۱۳} کاغذ مستطیل ابلاغ حضور دارند ساعی قابل وقت

[illegible]

محلی سند محمد دیو احسبکم علی خدمت دیوانی برگزینان با منسی مهم کارهای سرکار
 مضاف صوبه دار الخلاف شاهجهان با بونی الصمن من انجادی المان اهل سنده الا رفعت پناه
 فیض محسن مقرر و مفوض گشته باید که از روی دیانت و استی لوازم و مرهم متحد کند و کسب منی
 پرداخته در ماهه تقصیر جمع و گردآوری با الواجب از دایه و با دانی و شملت کرد و این تا
 بلع خود و خصوصاً در صیانت برگزینان و گنجیات و اعمال عمده و فعله سایر محال بوجه حسن
 بوده انجنان کند که در مال سرکار دولت مدر و همچو خسارت و نقصان دهنده و رعایا را که از
 استبداد و آزار و در محال دفع از اقبال در گشت پیوسته خود قیام نمایند و جمع آن محال
 سالی بسان بفرزاید و حصول برگزینان ساکنانم بوصول در آورده دایمی و دومی ندمه رعایا
 نگذار و در کوته نظریه مخبر خود نگاه داشته مکه ام سندی و مختصر و بیخ نیا و مختار و اتمام
 بجای آنکه عالمان گمشده ان بچار اخذ الواجب و نحوه درگاه و طریق پناه و احوال برگزینان
 و برادران استی اقدام نمایند که در ششتره کاغذ و اوقضا بطور و دستور تفصل از عالمان
 رده بدقت والا رسالیده شده باشد و بیا که جمع میان عاقل و چو درین مقصدیان و فزاین
 جمیع سکنه آن حالات عمومی اید و بانی استقلال دست تقدیری عمومی اید و در احوالی امور
 آن جهت قوی ساخته و نظم و منسجحات و معاملات از سخن صلاح مشتار اید و مختصر کفایت
 سرکار والا و بزرگوار در فایده رعایا نو ده شد و برین نروند و برینا تا که دانند سنده
 خدمت دار و علی چون احسبکم علی خدمت دار و علی عداوت برگزینان کوتانه و
 و دایه کاغذ و دایه دایه سرکار سحرانو مضاف صوبه دار الخلاف شاهجهان با بونی انجنان
 المان استیم یا و خاصه مقرر و مفوض گشته بیا که مشکلمان جهات دار الحکله انفضال
 قطع فضا یا دایه شریعاً اتفاق ثابت خان و مشا اید و نحوه در احوالی احکام سر و علی
 امضای مورث بضا ماسعی عملیه تقدیم ساینده باشند و در احقاق حق و رفع باطل انجنان
 مال بکار بردن ان کنند که مختصر خلاف شرع تعجب نایست خدمت دار و علی چون احسبکم علی

جهان مطلع شد و از غلبه ساری بر گشته قوتی سر کار فلان مضایق صورت الحلاف تشا جها را با مقرر
الضمن افلائی بقولصافی گفته باید که کما یسعی بلوازم دم سهم خدمت مأموره برسد و قیقه از قیقه
نامرعی نگذارد و در صفت و ربط محصول خیال مسطور و حسن سلوک تا سوداگران فی باران تمام
تمام همکاری بر آید بخان کند که دائمی نرمی در مال سر کار وقت فرو گذشت نشود و اوقات منوعه
خلایق جدا و مطلقا بعمل در نیاید سرشته آمدنی محصول بخان جمع خرج تحمل ارباب با وجود
کاغذ موافق ضابطه فصل و فصل بد قمر معلی میرسانیده باشند و کوه خزان بهر توان بهر خود محمول
و بکدام سند بهر خصوص بخارج و دیار باید که قانون گویان جو در بران دسوداگران فی باران
خدمت مذکور نه غفلت مشا الله باشد از سخن صلاح او که مقصد حقایق سر کار و آرد کار باشد
نزد سند خدمت مشرفی حسب اعم علی خدمت مشرفی بگریه حجه متعلقه صورت غلامی از
تغیری ظانی غلامی مقرر و مفوض گشته باید که کما یسعی بلوازم دم سهم خدمت مأموره بایات و
کوشید قیقه از دقان خوم و نورسی مهمل و غیر مرعی نگذارد و احتیاط کند که در معامله ارباب
انخال ثمت و فرو گذشت بعمل نیاید و سرشته کاغذ الضابطه بد قمر والا درست نموده غیر متنا
باشد و بیاید که جو در بران قانون گویان عمله و غله انجا خدمت مسطور بخان تغیر شده
دست تقدیمی او را در اجرای امور خدمت قومی دارند ششقه منصفین با مهلات حال تماسا
بر ناده سر کار فلانی مضایق صورت ظانی بند که جو جمع جریع قضا تبلیغ خدمت قانون فی
برگشته مذکور در دست از ابتدای ماه فلان حسب الضمن بخونجی رام مقرر و مفوض گشته تا کما یسعی بلوازم
دم سهم انجمنیات پرورد و و نحو اسی سر کار و رفاهیت رعایای مال گزار وافرانی نزد
و پیش آمد بر گشته مساجله بکار در دهانه و دوقر اعمل مال و سایر دیگر سرشته کاغذ موافق ضابطه
و محمول بد قمر معلی میرسانیده باشد و رعایا و برابرا حسن سلوک خود راضی و شسته بر مونس
علت و لغو نا وجه گردد و بدعنی احداث نکند بر طمع شمع و اخذ الدایم بنوعه قدام نماید بیام
که بموجب دست در گاهی مشارالیه را قانون گوی در دست برگشته مسطور است به تقدیر

پسندیده خود را ضعیف شاکر داشته در صورتیکه نصف سال هر جای رسد و حاکمات نباید اصل
مطلقاً ترک ابواب معنویه در کار جهان نیاید کرد و بدعت ناز فحاشا نکند تا آنکه اندیشه
در سند قضایا حسب حکم جهان طاع مشقه قضایا بکنند بجا و اگر از غیر قاضی احمد علی
بشخصت مال قاضی محمد علی مقرر و مفوض گشته میباید که تا صد فرمان عالیشان که مستجاب
درست شده میسر طبق حکام بر آن عمل نموده مشارالیه قاضی بحال اند و دست تقدیر
مومنی را در امور مضافه انجمن قوی و حکم دانسته دیگر اسبهم شریک گردانند و در احکام
شرعی در برابر و محاد قاضی مسطور باشد تسعده در سند خدمت صدر و حکام
حاکم داران و کوریان برگزیده یور سرکار سنبل مضافه صور از لحاظ قاضی بجان با دار طاع
الکله حسب حکم جهان طاع افتاب شجاع گردون ارتفاع قضایا برگزیده مستور معیه او قضایا
متعلقه ان از غیر قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زمان و المسخ الزمان حسب من مقرر و مفوض
گشته تا آنکه منی بلوازم مضافه قیام نموده فیصله قضایا و خصوصیات و ادای و دوام
به جموعیات و رعیت و مبطاعات و نخل حرم و لا و الی تممت کات و خط موال و غایت
و تعین و ضاع و بصر و امساعی موفور به قیام بایده که طبق حکم قضایا شمیم علمند و مشارالیه
انجام دانسته و دست تقدیر مومنی الیه بصر مقرر متعلقه انجمن مستقل اند و دیگر اسبهم شریک
انجام و کواغذات و سجلات را بطریق مشایخانه درین باب قدغن دانسته حسب علم بر عمل از نظر
تحریر و ثبت و تنسک با سیم فلانی آنکه چون خدمت چو دیرالی مندی میجانب متعلقه سرکار
فلانی متضافه مصوبه تفرخلاف اکبر با و از غیر فلانی بچو دیرالی سنگه مقرر گشته
که در امور مضافه انجمن متصدیه کوره از روی راستی و درستی قیام در زید و چنان کند که در روز
افزونی مال سرکار بر عمل آید و باقیست بود اگر ان بویاریان پیش نهاد ساخته سلوک
بان جامع سلوک دارد و از احدی بوجهی من ابوجه طمع نماید درین باب باید که از نظر
تحریر سنا و خدمات از طرف اصحابات مات کلابای مخفی باشد عزمت آثار

در سند قضایا حسب حکم جهان طاع مشقه قضایا بکنند بجا و اگر از غیر قاضی احمد علی
بشخصت مال قاضی محمد علی مقرر و مفوض گشته میباید که تا صد فرمان عالیشان که مستجاب
درست شده میسر طبق حکام بر آن عمل نموده مشارالیه قاضی بحال اند و دست تقدیر
مومنی را در امور مضافه انجمن قوی و حکم دانسته دیگر اسبهم شریک گردانند و در احکام
شرعی در برابر و محاد قاضی مسطور باشد تسعده در سند خدمت صدر و حکام
حاکم داران و کوریان برگزیده یور سرکار سنبل مضافه صور از لحاظ قاضی بجان با دار طاع
الکله حسب حکم جهان طاع افتاب شجاع گردون ارتفاع قضایا برگزیده مستور معیه او قضایا
متعلقه ان از غیر قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زمان و المسخ الزمان حسب من مقرر و مفوض
گشته تا آنکه منی بلوازم مضافه قیام نموده فیصله قضایا و خصوصیات و ادای و دوام
به جموعیات و رعیت و مبطاعات و نخل حرم و لا و الی تممت کات و خط موال و غایت
و تعین و ضاع و بصر و امساعی موفور به قیام بایده که طبق حکم قضایا شمیم علمند و مشارالیه
انجام دانسته و دست تقدیر مومنی الیه بصر مقرر متعلقه انجمن مستقل اند و دیگر اسبهم شریک
انجام و کواغذات و سجلات را بطریق مشایخانه درین باب قدغن دانسته حسب علم بر عمل از نظر
تحریر و ثبت و تنسک با سیم فلانی آنکه چون خدمت چو دیرالی مندی میجانب متعلقه سرکار
فلانی متضافه مصوبه تفرخلاف اکبر با و از غیر فلانی بچو دیرالی سنگه مقرر گشته
که در امور مضافه انجمن متصدیه کوره از روی راستی و درستی قیام در زید و چنان کند که در روز
افزونی مال سرکار بر عمل آید و باقیست بود اگر ان بویاریان پیش نهاد ساخته سلوک
بان جامع سلوک دارد و از احدی بوجهی من ابوجه طمع نماید درین باب باید که از نظر
تحریر سنا و خدمات از طرف اصحابات مات کلابای مخفی باشد عزمت آثار

همچنین بعمل ابطافه فوطه داری مصارف بخارند و مبلغ یک پسر روپیه فوطه داری برگرفته فربا و مقصود
 و مامور نموده شد لازم که امبره بجلایه مفوضه مستقل و ششمر خل زر تمامی برگرفته بدکان مومنی
 میکنانیده باشند دامی کانی فوطه دارند و مبلغ یک پسر روپیه فوطه داری برگرفته فربا و مقصود
 باقیست مومنی البیه وصول کنانیده و دهنده دنیا که تسامیل و اجمال توزر زندقه عن شمارند
 مشقه غریز الله بجهانی سنگه بجایف باشند در بنو لا فوطه داری برگرفته بانسی من
 ابتدای سنه ۱۲۰۲ فصلی از تغیری و سر م داس فوطه دار لغزت آنا جسی رام از حضور مقرر
 و مفوض شده باید که مطابق حکم مشارع را بدو اخیل در کار و بار نموده عهده مرقوم بطور اخیل
 مسطور اگذارند دیگر را سهیم و شریک در کار مفوضه اش نگذارند و رسوم و عهده از زمین
 بدستور قدیم بدبانه ثانیانکه حجل و چهار حله جیره از برگرفته ایشان بحسب عهده و اخیل
 و اطلب است بمجمله آن است حله بخسور رسیده و چهار باقی است باید که از و بیست
 برگرفته طلبیده و اسرا الحضور غایب تا کیه دانند حکم نامتصدیان البکاران حال استقبال
 برگرفته سیرت مضاف صوبه الخلاف شایع جان ادا بداند رفت مرتبت فتحلیان کنه و تار
 نموده که موازی یکصد پیکر راضی خارج از جمع فاده لایق زراعت از سو و مقصود مسطور طریق
 افغانان زن تبه ای فصل ربع سنه ۱۲۰۲ فصلی بموده و یک بسته تبصره رفت مرتبت خان مشارع
 و اگذارند و بوجه من الوجوه از مخرج و متعرض نشوند در دنیا تا کیه فرزند و اند حکیمان عالمه
 حال استقبال برگرفته بدبانه کار سهران پور مضاف صوبه الخلاف شایع جان ادا بداند
 موازی یکصد بیکه بخت زمین خیر فاده خارج جمع لایق زراعت از برگرفته کوره و درجه
 بدبانه مضاف مومنی محمد لقی نموده شد باید که راضی مزبور به حسب زمین مشارع
 مقصود است بموده و یک بسته مضاف مومنی البیه اگذارند و بوجه من الوجوه از مخرج و
 متعرض نشوند و در سر امور موجود مغری مرانیه ادا و اعانت بعمل آورده باشند که ضرر یا محاسن
 نموده و بجای از نقل چاه جهت موظبت غایب در دنیا تا کیه فرزند ادا گشته است

بعل ازند شقه در باب محبت غله اگر امید رکبت بعل خطه ازین قبل شقه سرکار
 در مقله مده عدم تعرض از اضنی ملک محسن که در موضع فلانی و مست طریق معمول احد
 یافته بود و چون صوح پوست که در فصل خرافه یکدانه مشار الیه در ظهور بعضی جلوه تصور کرد
 بنابر آن مکرر تالیل بلخ تکارش میرود که در حتم جل غله ضلین بموی اندر بداند و در باب
 تا یکدانه اند نشود که باز تا سش بخنور بر زاده چه ظمی و و شقه در باب زینه متینه
 مهات حال استقبال گیره مضاف صوره الحلافت شایه جان بنده چون مولوی حیدر علی
 بعبادت و طاعت و تقوی موصوفت و سبج و محبت نذر و لهذا نظر استحقاق مشار
 مبلغ شست رویه میده فرق بندگان حضرت قدر قدرت را بدلی مالی رگند که مقرر
 نموده شد باید که وجه بوی میده طور را سر روزه بلا ناغده مشار الیه سائیده نصن الوضول اما ماه
 میگفته باشند که صر محبت خود نموده عازر دایه و دول ابد مدت موقت میده باشند
 درین باب تا یکدانه فرید داند شقه رفت با فلانی محفوظ باشند کومیداران رگنه با لور اتمام نمودند
 که مبلغ شست رویه میده داکو بایان بقبر مختلف بموجب بر اجات دفتر خالصه سر اقدیم
 بنیافته اند امید و افضل و کرم که بر دانه خنور سرکار محبت شود لهذا ظمی میگردد که وجه میده
 سطور بقبر مختلف من اتم فی فضل خرف و ضلی مطابق ۱۹۰۱ معلی فیض یومیه
 منجمله ای مالی رگنه فرموده شده الصا اعمال استقبال گیره چهار غل حال کار
 ندانند محقق تقوی محمد فرد و صوح پوست که سبج و محبت نذر و دین که بقبیه العرک
 در عبادت الهی صرف نماید لهذا نظر استحقاق مشار الیه نموده اند و وجه میده از ده میده
 آمدنی رگنه مذکور مقرر نموده شد لازم که وجه مقرر هر روز بلا ناغده بموی الیه رگنه
 باواری میگرفته باشند تا فی الحال بموجب اند و فیض الوضول مجرا و مجموع اید شد
 شقه اگر امید را می چند محفوظ باشند مبلغ پنجاه رویه که نصف آن بشت پیچیده
 میشود و بوی شقه نهی جنس کئی غیر نمیدار از موضع فلانی بشت خال از آن

در مقله مده عدم تعرض از اضنی ملک محسن که در موضع فلانی و مست طریق معمول احد یافته بود و چون صوح پوست که در فصل خرافه یکدانه مشار الیه در ظهور بعضی جلوه تصور کرد بنابر آن مکرر تالیل بلخ تکارش میرود که در حتم جل غله ضلین بموی اندر بداند و در باب تا یکدانه اند نشود که باز تا سش بخنور بر زاده چه ظمی و و شقه در باب زینه متینه مهات حال استقبال گیره مضاف صوره الحلافت شایه جان بنده چون مولوی حیدر علی بعبادت و طاعت و تقوی موصوفت و سبج و محبت نذر و لهذا نظر استحقاق مشار مبلغ شست رویه میده فرق بندگان حضرت قدر قدرت را بدلی مالی رگند که مقرر نموده شد باید که وجه بوی میده طور را سر روزه بلا ناغده مشار الیه سائیده نصن الوضول اما ماه میگفته باشند که صر محبت خود نموده عازر دایه و دول ابد مدت موقت میده باشند درین باب تا یکدانه فرید داند شقه رفت با فلانی محفوظ باشند کومیداران رگنه با لور اتمام نمودند که مبلغ شست رویه میده داکو بایان بقبر مختلف بموجب بر اجات دفتر خالصه سر اقدیم بنیافته اند امید و افضل و کرم که بر دانه خنور سرکار محبت شود لهذا ظمی میگردد که وجه میده سطور بقبر مختلف من اتم فی فضل خرف و ضلی مطابق ۱۹۰۱ معلی فیض یومیه منجمله ای مالی رگنه فرموده شده الصا اعمال استقبال گیره چهار غل حال کار ندانند محقق تقوی محمد فرد و صوح پوست که سبج و محبت نذر و دین که بقبیه العرک در عبادت الهی صرف نماید لهذا نظر استحقاق مشار الیه نموده اند و وجه میده از ده میده آمدنی رگنه مذکور مقرر نموده شد لازم که وجه مقرر هر روز بلا ناغده بموی الیه رگنه باواری میگرفته باشند تا فی الحال بموجب اند و فیض الوضول مجرا و مجموع اید شد شقه اگر امید را می چند محفوظ باشند مبلغ پنجاه رویه که نصف آن بشت پیچیده میشود و بوی شقه نهی جنس کئی غیر نمیدار از موضع فلانی بشت خال از آن

لی اجابت سرکار جاسته رود یا انجمن خود چیزی کم کند حاضر کرده هم اگر حاضر کرده
متواضع نموده آن جواب گویم بنابر این حد کلمه حاضر می مالضاضی نوشته داده
که ثانی الحال سند باشد **فصل الوصول** که تفصل حسین بایه دار رگنه هر و سرکار
فلاں مضاف صوتی بجهان آباد اسم چون مبلغ چهل روپیه آن سکه و لی که نصف آن نیست و
چهار نیم آن میشود بابت سالانه **فصل از سرکار فیض** تا طفل والد له بها طفل
خان و تحویل لاله عشق لال خواجه و صولیا فته و بحث و تصرف خود او و دم دمی در
بابت سنه العید در سرکار باقی نیست و مانده بنابر این کلمه بطریق **فصل الوصول** که
داوود شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار **طریق تحریر** و **طریق** که
قطبان و دلیل خان ساکن بل ام چون مبلغ نه روپیه بابت مضاف یک قبضه شمشیر
که از رزق فتح خان کم شده بود و منصفه سرکار و صولیا فته و بحث و تصرف خود او و دم دمی در
دعوی شمشیر که کور و بر داشتیم بیج قضیه خر خسته نمایان باقی نیست مانده بنابر این کلمه
بطریق **طریق** که دعوی تو داشته که عند الحاجة بکار **طریق تحریر** و **طریق** که
منکه سماه پیشانیست عبدالرزاق زوج میرزا فاق ساکن کلمه پور زوینده دار رگنه ساروه طایفه
مسما بنو اسم چون مبلغ دونه یو سیه ده ماهه تمام آمد فی مال رگنه نیکو از قدیم معبر
و همیشه از دست قادی وکیل و چه بومیه لا قصور یافته آمده اسم گامی از دست وکیل مسطور افتاد
و وصول شده لهذا با دعوی العید زبیری وصول کرده و درون روزی به مرقوم مختار مقرر
و از کرده و در باب او نگارشت بنابر این کلمه بطریق و کائنات مقرر نامده نوشته داده که ثانی الحال سند
و عند الحاجة بکار **طریق تحریر** و **طریق** که ثانی الحال سند
زوج نام بخش ساکن قبضه ترقوت روزی در رگنه فلاں **طریق** که سماه محمد فاضل و عظیم ساروه طایفه
که کور در عدالت نسبت غیرا قبضه مرقوم حاضر شده و نهاده و او ندکه سماه مرقومه لی نه بوم
ما تا بیج بخم رمضان شمسه هجری بقیه حیات است بنابر این کلمه بطریق حیات

لی اجابت سرکار جاسته رود یا انجمن خود چیزی کم کند حاضر کرده هم اگر حاضر کرده
متواضع نموده آن جواب گویم بنابر این حد کلمه حاضر می مالضاضی نوشته داده
که ثانی الحال سند باشد
فلاں مضاف صوتی بجهان آباد اسم چون مبلغ چهل روپیه آن سکه و لی که نصف آن نیست و
چهار نیم آن میشود بابت سالانه
خان و تحویل لاله عشق لال خواجه و صولیا فته و بحث و تصرف خود او و دم دمی در
بابت سنه العید در سرکار باقی نیست و مانده بنابر این کلمه بطریق
داوود شد که ثانی الحال سند باشد
قطبان و دلیل خان ساکن بل ام چون مبلغ نه روپیه بابت مضاف یک قبضه شمشیر
که از رزق فتح خان کم شده بود و منصفه سرکار و صولیا فته و بحث و تصرف خود او و دم دمی در
دعوی شمشیر که کور و بر داشتیم بیج قضیه خر خسته نمایان باقی نیست مانده بنابر این کلمه
بطریق
منکه سماه پیشانیست عبدالرزاق زوج میرزا فاق ساکن کلمه پور زوینده دار رگنه ساروه طایفه
مسما بنو اسم چون مبلغ دونه یو سیه ده ماهه تمام آمد فی مال رگنه نیکو از قدیم معبر
و همیشه از دست قادی وکیل و چه بومیه لا قصور یافته آمده اسم گامی از دست وکیل مسطور افتاد
و وصول شده لهذا با دعوی العید زبیری وصول کرده و درون روزی به مرقوم مختار مقرر
و از کرده و در باب او نگارشت بنابر این کلمه بطریق و کائنات مقرر نامده نوشته داده که ثانی الحال سند
و عند الحاجة بکار
زوج نام بخش ساکن قبضه ترقوت روزی در رگنه فلاں
که کور در عدالت نسبت غیرا قبضه مرقوم حاضر شده و نهاده و او ندکه سماه مرقومه لی نه بوم
ما تا بیج بخم رمضان شمسه هجری بقیه حیات است بنابر این کلمه بطریق حیات



سایه لطیف بایان هر حقیقی روشن ده طبعی بنا و مصرع عمرش دراز با جانش کلام
 به عرض شد و شصت سال که شکر و سپاس گاه و اثبتیاس که این سال
 فرخنده فال پریشان بر اهل از این مهر بر سلطنت جهانانی و نیز ج ملک و کشورستانی
 برافزوده او و دشمن هر صیقلات رسانیده او باو جنون و بخت نشادمانی و سپاسی و مبتدا
 کامرانی بر روی قاضی ادلی که فدا و در آنید نیست این سال که در دهها و کوه و تپه
 نشاء عین خوشیها که در دهه کنشای سده کالان جمعیت بخشای خاطر روشن فرکارا
 انجمن و در آن فرود مبارک و موهوب کنایه و تیره گره سال که در بشیر و شکر شنبی و منجید که در آن و
 و الا تمنا و فضل چهارم و خواصات تعزیت خطی در غریب خلص لغز از ملا و الاحباب
 سلا از سنج و فقه با کجا میانه چه شرح و مکرر این دل دوستی منزل چه قدر و غنیمت
 سان عشق الهی و باطن گیاهی موطن به یافته از آنجا که شصت این روزی چهار نیست و حق
 را همین راه پیش است نایاب بصیرت توقع که مشتاق هم طریق تسلیم و رضا اختیار نموده
 منازل صطبا جموده مقام سکوت خوانند اما ان مع الصبارین زیاد و خیرت این ام
 لا کصا عمیم لا شفاق کریم الا اخلاق سلا از ابتلاع و تمنا که موطن فعل که شصت جبار
 جبار و در کفر فخر و اب جل و زور و زورق دل محبت منزل تلایع الموع غم و غم و غم و غم
 شصت زدی احدی جبار که ز نیست این و داد و از بخیر صبر و حاجی کجای که اخوان و نصیر
 خیرت پس رضا حبالتش و پیش نیز و بنا به بطیله و در آن صفا و اخلاص و حق
 با سید گاه یا زندان سکه الله تعالی بعد تهنیت مجودیت و انکسار از وی نورانی
 دن ملازمیت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب غنی است مشهور و از این خاطر هرگز
 استماع خبر شصت از خیر آنکه صلی ز خاطر گری بنای غبار او و حاشیه منیر و نورانی
 و در آن و دهنده و باغ از انداز و خبر در دن ست غلامی و شغلان حقیقت گاه و تهنیت
 قای که ملام جان دوام مخصوصات واجب و دوست و تمامی کائنات بنا بر طریقت

[illegible]

•

پند به مشرب بعد از آنکه آنرا بخورد رفقه حوائط ششائی و لبها ستر
و دستنی شخصاب هران الطاف نشان سلامت بعد از مراتب خجیان صحت
سر را با سباحت تجزیه عاجز دارد عینقه منزه از جواب مهر تحت شامیه حمزه افز در جدول
گرد چون مجرب نصحت و دعایت و صحبت بر ارشدان باغچه در زلفین آفرامید و ارشدان
تقویض خدمت پرگشته بدو بر سابق از حضورند گلان عالی و منفصل شمل غفران که همیشه
و حمد اندیشه از گرد او قفا خود با مع و دیگر کوائف بود خاطر با مقتضای غایب لایمال شادمان
ملکوحی ماژید سجدهات شکرو سپاس بخا یا اعیان بختان بجای آورد و گفته اند که گفتش مراد
خیر خوا بان صمیم به بخت و دلخواست درست نشئت و شامیه سر و خیر اندیشان قیام از خلا
تضایع صده منهد و جلوه ناکشت او بجانده عالی طبق تنهای دوستان بی ریا زنی تر و دلفین
فرمایند قوی است که در عرصه قریب به کامیابی مطالب جوهره بدو بی ارکان حضور و حق افز
برگشتان شود شرف پناهی شمع بر که از دوستان جانی دوستان است بذریعه و کلمه شون
سستفیت حد شرف خواهد بود چون چلی ادم بکارست و بجز فن پوشش یا بی یانت و اهر
کار که یا نمودار باشد و از هم و لغو اتی بقدم حوا میرسانند چندان در باره رفاهاش مراد
الطاف دلی منبدل خواهد شد فرمود که در فالحال بوده شاعر غنائت کرد و بر این سخن بامت
ناسور سامی در وطن است و آینه تو فکده عظمی رقاص تحت ضام سر و افرا ی خاطر خلعت با اثر
باشند که در عالم احوال صمدان بکتابان نصف الما قات است که یاد چه بر طراز الانصاف
را بصاحت شفق کجبران که غمناکی باز مندان سلامت بعد از شمع تر آینه مندی و غمناکی بکفت
سامی صحت شکوف خاطر و در خوشی و از سابق در مقدمه سی و دو مجرب جلوه و اندکندگان
در باره آنکه است غله شجیت باشع علی تو با مصبح اوقات گرمی شده بود در نیو لای از غم
مومی اندک موم شده که حالت تیر از آن ساعد طالع و خست یا م خود با وصف استحقاق عید
و حقوق وطن آری سرگردان بادیه خلاص از آنجا که ذات ستوده صفات چشمه که هم در آن است قطع نظر از

الحمد لله رب العالمين

فقران

مفتی محمد رفیع

۱۱۱

طالع صغیر

والله اعلم

سید محمد علی

بسم الله الرحمن الرحيم

موسم خالص
در دستان

میرزا حسن خان

سید زوراب

مجلس شورای ملی

1

۱۰۰

که نیازنامه بر رویه پرداخت او شده باشد حالات بر سر سامانی و کثرت احتیاج و هنگامش مقتضی
که بصورتی پروانه و گذشت مرین بخر خاصه کان عالی و یکد و نوشته آغزه حضور که بحال
بنا صورتی باشد حاصل نموده ز خود حضرت فرماید که در صورت دیر رسیدن بطنیان یا برین باران
رحمتی بامی غله که بجا است بعضی از ارکان بجزری بقرقی شده ضایع و حرا خا شده
اگر چه در بنقد مریدان و از اتم کلف نامست زیرا که در بنجای مطالبه تر فایده و بجا آن مستحق را
بیکار یافت میزدنی واقعی کار کشای مردم غراب و منفذ احوال بر بکار بودن سببه
رضیه انکر مفرمای دانی ست این مرتبه بانصرم طالت مر جوده مومی السیر در اخص نخل صمیم
مرسول منت و حسان نمودن است زیاده چه ابرام نماید بر قهر پروانه و گذشت ریاض
او مال حدیه بحت یا مال مفتی محمد خان بر شحات سبحان فیض ایزد و دلجبال بر سر نوریا
با و گلدسته یثیادی یعنی مفاد و بحت طر منقصن نو بکار است طلب سیه های منصلع اصول
لطف منتهمل و در چون مجریه نو ذخیرت و جمعیت های سامی بود و خیار اند و زشتا بحت
صورتی که مردم نو کرمی بینه منصلع بسبب افه سکها ان شقاوت نشان جای او کرم
اند خدی که تلاش سود از مردم سکا حراز که اعتبار را شاید هم رسید اکثری از مردم از
دال که بینه سکا گری اختیار کرده و الحقی و از آنها معلوم بالفعل رسیدن که از سادات ما و
با مردم عمرانی یک جدی که بر واحد سامی جان بشاق و در معرکه رسم زمان است بدیده نیاز
مستفید خدمت لیرا بجهت میشود فطر ریخت و شجاعت و اعز و امتیاز از دانش است
در تقدیم و از جهت و انفتالی رسوخ و ارات منقوش خاطر کان حضور و از اندیشه
در و در خواست و ضمیمه کی از انشا یا جان و در نه چه ستم از جانم سلامت خطیر رسید
او در پیش دن فلان پایاده های لودی فاسم یک هم منصلع اراف و در هر دو در هر
مر که بطرف میرسد بخانه و نهاد و بشا السیر از امثال ملکوت که در و بیکه و انقباض و نشان
نصف به سکا کی مواریثی مناسب بالفعل و در بدیهه است بر قمم انحر از جان بهت و ای

[illegible]

۶
نقد و بررسی
در گفت و گوی
و گفت و گوی
پیش از این و
الگو
عزیز و عزیز
بر داری
دولت با فخر
در اصطلاح
حاکمان
نام یکدیگر
که از آن وصول
باقی علاقه نام
نمایم
ع

۶
نقد و بررسی
در گفت و گوی
و گفت و گوی
پیش از این و
الگو
عزیز و عزیز
بر داری
دولت با فتح
در اصطلاح
حاکمان
نام یکدیگر
که از آن وصول
باقی علاقه نام
نمایم
ع

در آرد و خود از سر بخام حصول آن خبر یا باشد که از غفلت و مسامحه عال رتوق نقتد ملین
 ششم آنکه هرگاه که خود بر ادراک کیفیت پرگنات برآید در چیزی که دارد و شود و شود و شود و شود
 در این آن و طاعت و قدر جمع نظر در آرد و اگر در تفریق جمع بر سر داد حساب علی با باشد
 را متعال ساخته بحق رساند و تنجایش از تحت مبلغان برآورد و سال عال تفریق موجودات از رو
 خبر و بی حقیقت نبویست و حقیقت کار دالی مانا و حسن پرداخت آن وزارت نیا
 ظاهر شود و این مقدم آنکه نا سنا و انعام موافق معمول عمل سرکار خالصه شریعتی با آنکه از علما
 سرکار عالی مستعالی اخذ و باشد و ارسیده که انجاء علیه از انبندی خواه جائز یا حال چه قدر با
 نگاشته و چه مقدار الصبغه کمی و آنست مگر گرفته نظر برین مرتب گذاشته باز یافت نماید و انبندی
 موقوفه که سرگاه آنجا پرگنات را بحالت صلی ظهور جو اسند و حقیقت بعرض الا و انبندی
 در خود و لخواهی بجهت رعایت خواهد شد ملین آنکه در فوطه خانه مقرر نماید که فوطه داران
 رو پیریکه مبارک عالمگیر بکیرند و بر تقدیر عدم و حو داین حسن رو پیشا بجا
 و حلی و ذخیره آنجا باز نباشد هرگز داخل فوطه خانه نکنند و اگر بدانند که از بازخوانیدن
 با بعضی تحصیل تفریق می افتد و چه بالا و موافق حق و حساب از رعیت گرفته اند
 آن را از و معمول از دانیین بضم آنکه خدا نخواست اگر آفت سادی و یا ارضی در محلی باشد
 یا مباد و عمل تا کید بیع کند که موجودات و فروعات را فرود می کمال حیات و نگاه
 نماید و مزارع دارد و ارسیده جمع از روی خبر و بی موافق مست بود و شخص سازد آفت
 سترته که تفریق آن با اختیار و دیگری و قانونگوی و پواری باشد هرگز در علی ناند از ریریه
 بحق رسد و از اسبب نقصان آن ماند و متعلبان تغلب تواند کرد و ملین هم در این عدم
 علیه و مزارع است و از انکال ابواب موعه که باعث فقره حال عایست با مباد و عمل که در آن
 قانونگویان تا کید بیع نمود و چلکات بگردید و یادتی علیه و از ابواب موعه مخوره و نگاه
 بر آن عمل نیا و همیشه ضرر باشد اگر احدی بران قیام نماید از امتناع و تهدید یا زیاده

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب، استعار
لی گئی تھی، مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرا نہ لیا جائے گا۔

۱۔ اگر کسی علم کا علم نہ ہو
 علم نہ ہو تو علم نہ ہو
 ۲۔ اگر کسی علم کا علم نہ ہو
 علم نہ ہو تو علم نہ ہو
 ۳۔ اگر کسی علم کا علم نہ ہو
 علم نہ ہو تو علم نہ ہو
 ۴۔ اگر کسی علم کا علم نہ ہو
 علم نہ ہو تو علم نہ ہو
 ۵۔ اگر کسی علم کا علم نہ ہو
 علم نہ ہو تو علم نہ ہو
 ۶۔ اگر کسی علم کا علم نہ ہو
 علم نہ ہو تو علم نہ ہو
 ۷۔ اگر کسی علم کا علم نہ ہو
 علم نہ ہو تو علم نہ ہو
 ۸۔ اگر کسی علم کا علم نہ ہو
 علم نہ ہو تو علم نہ ہو
 ۹۔ اگر کسی علم کا علم نہ ہو
 علم نہ ہو تو علم نہ ہو
 ۱۰۔ اگر کسی علم کا علم نہ ہو
 علم نہ ہو تو علم نہ ہو

